

پروازتایم

«وَوَرَّتْ سَكِيمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا
مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهَوُ
الْفَضْلِ الْمُبِينِ»

منظومه منطق الطير، یا چنان که عطار در
خسرونامه بدان اشاره کرده است (مقامات
طیور)، همان طور که از نامش پیداست داستان
مرغان است و ظاهراً عطار این نادره از قرن
کریه و از آیه شانزدهم سوره نعل واه گرفته
است.

اصل داستان را عطار از ذهن خویش خلق
نکرده است، بلکه این داستان سابقه‌ای طولانی
دارد و داستانهایی به نام رساله الطیر که یکی از
آنها متعلق است به ابوعلی سینا و دیگری زان
امام محمد غزالی و یا رساله فارسی عقل سرخ
از شهاب‌الدین سهروردی یا الغرابة لغریبه
تألیف شهاب‌الدین سهروردی و یا رساله الطیر
ابوالحسن علی بن زید بیهقی و جز آنها که
هر کدام می‌توانند در آفرینش داستان

دکتر احمد محمد

قسمت اول



منطق الطیر عطار سهیم باشند. اما کدام یک ازین چند رساله با حدس قریب به یقین می تواند ماه خذ کار عطار قرار گرفته باشد یقیناً رساله الطیر امام محمد غزالی است که موضوع و محتوایش بسیار نزدیک به منطق الطیر عطار است و از سایر مآخذ بیشتر نظر عطار را جلب کرده است.^۱

خلاصه داستان رساله الطیر امام محمد غزالی چنین است که:

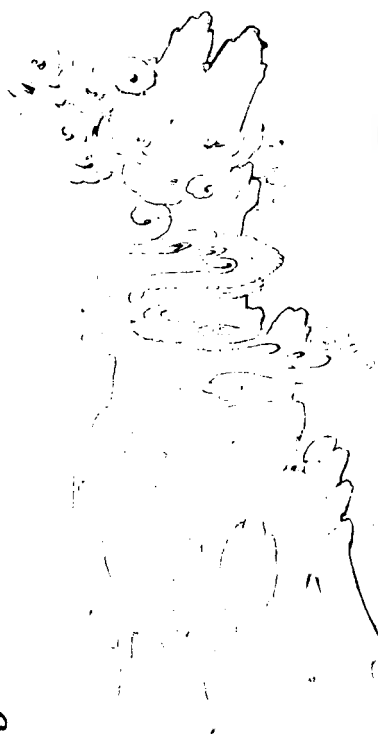
«اصناف مرغان با اختلاف انواع طبایعشان گرد آمده گفتند به ناچار ما را پادشاهی است و در این سخن همدستان شدند که جز عنقا نساید که ملک ایشان باشد و پس از استخبار بسیر خبر یافتند که تختگاه این شهریار در برخی از جزایر کشورهای غربی است. پس داعیه شوق، ایشان را بر آن داشت که رخت سفر بربندند و میهن و باشگاه خود را در طلب او ترک کنند، در این هنگام منادی غیب ایشان را ندا در داد که به جای خود بمانید و از مساکن خود دور نشوید زیرا اگر از وطن خود مفارقت کنید دچار انواع محن و بلا خواهید شد، و چه بسا که به هلاکت رسید. ولی این ندا در ایشان کار نکرد و جز شوق ایشان را نیفزود و سر به سوی مقصود نهاده از کوههای بلند و دریاها و پهناور که در پیش راه داشتند نیندیشیدند. در این سفر بر اثر انواع مصائب بسیاری از ایشان هلاک شدند و جز گروه اندکی نتوانستند خود را به درگاه پادشاه مرغان برسانند، در آنجا بار خواستند تا به پیشگاه او

در آیند. شاه مرغان در کوشکی بس بلند و استوار جای داشت، کس فرستاد و سبب آمدن ایشان پرسید. گفتند شوق دیدار ملک ما را بدین جا آورده، شاه گفت آمدن شما بیهوده است، خواه به اینجا بیایید. خواه نیاید ما شایم و ما را به شما نیازی نیست. چون استغنائی او را دریافتند ناامید شدند و شرمنده گشتند، گفتند تدبیری جز بازگشتن نیست، ولی چگونه بازگردیم که ما را تاب و توان نمانده و ناچار همگی باید در این جزیره بمریم. در این حال آنها را ندا در دادند که جای نومییدی نیست. پس ملک گفت چون ناتوانی و عجز خود را از معرفت و شناخت مقام ما یافتمد برماست که شما را منزل و مأوی دهیم، زیرا اینجا خانه کرم محل نعمت است، و هر که حقارت و ناشایستگی خود را در این درگاه دریافته باشد شایسته است که عنقاته مرغان او را دمساز و همنشین خود سازد»^۲

منطق الطیر عطار نیز داستانی است نزدیک به همین رساله الطیر. در منظومه عطار مرغان گرد هم می آیند تا پادشاهی برای خود انتخاب کنند. هدهد که به علت نزدیکی به سلیمان و داشتن وظیفه بیکی این پیغامبر، مرغی بوده است بسیار آگاه و از رموز و اسرار با اطلاع، به مرغان می گوید که پادشاه ما سیمرغ است که در کوه قاف مسکن دارد و اگر با من همراهی کنید به سوی او خواهیم رفت. اما باید بدانیم که راهی بسیار سخت و گشنده در پیش داریم. مرغان که دانستند رفتن به سوی سیمرغ کاری

بس دشوار است، هریک عذری آوردند، لیکن هدهد عذر آنان را رد کرد تا آن که مرغان آماده رفتن شدند و هدهد را با قرعه به راهنمایی خود انتخاب کردند. چون همه چیز مهیا شد مرغان گفتند که پیش از حرکت مشکلات ما را باید حل کنی، هدهد بر منبر شد و به شیوه مشایخ صوفیه سؤال یک یک آنان را پاسخ داد. آنگاه در جواب یکی از مرغان گفت که راه ما از اینجا تا حضرت سیمرغ هفت وادی است از این قرار: وادی طلب، وادی عشق، وادی معرفت، وادی استغنا، وادی توحید، وادی حیرت وادی فقر و فنا.

پس از آن که هدهد یک یک این وادیها را شرح می دهد، مرغان به راه می افتند در میان راه گروهی از آنها می میرند، گروهی باز می مانند و بالاخره از میان صدهزاران مرغ، سی مرغ به درگاه سیمرغ می رسند و پر و بال سوخته و جان و جسم شده مدتی بسر در حیران و سرگردان می مانند، ناگهان چا ووس عزت را چشم بر آنها می افتد از احوال و قصدشان



تحلیلی از منطق الطیر

در منطق الطیر عطار پیش از هر چیز به دو نکته برمی‌خوریم که لازم می‌آید این دو نکته را در آغاز بررسی کنیم و آنگاه به تحلیل عرفانی محتوای داستان بپردازیم. این دو نکته عبارتند از انتخاب سیمرغ یا «عنقا» به عنوان شاه مرغان و انتخاب عدد هفت بری مراحل سلوک^۵. این هر دو نکته یکی در اساطیر ایرانی (سیمرغ = عنقا) و دیگری در اساطیر هند و اروپایی و سامی سابقه‌ای طولانی دارند، به ویژه که عدد هفت در آیینهای ایرانی جنبه تقدس دارد.

سیمرغ

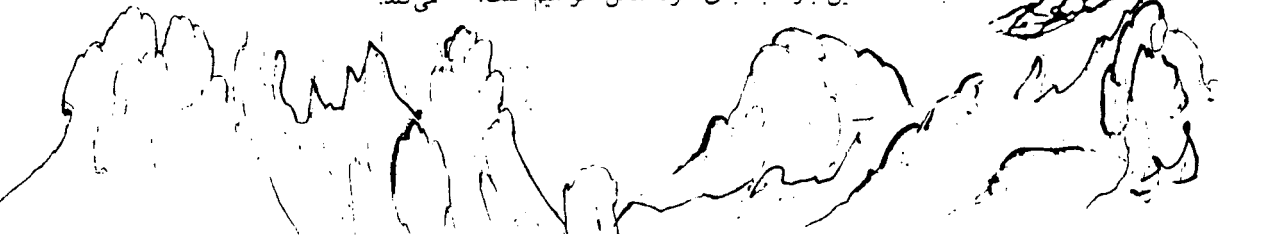
نام این مرغ در اوستا «مرغوسنه Mereghu Saena» ذکر شده است و در وصف آن آمده است که بالای فراخ و جته‌ای عظیم دارد چنان که هنگام پرواز پهنای کوه را سایه آن فرا می‌گیرد. آشیانه‌اش بنا بر مندرجات اساطیری، بر بالای درختی بوده است در دریای فراخکرت، و بنا بر مندرجات حماسی (شاهنامه) بر قلعه البرز آنجا که هیچ انسانی قادر به گام نهادن نبوده است، و بنا بر آنچه در آثار عرفانی آمده است در کوه قاف یا نواحی غربی جهان آیینانه دانسته است. در اوستا (بند ۹۷ از فروردین یشت) Saena نام نخستین کسی است که با صد تن پیرو بر روی زمین به سر می‌برده است^۶ و این شخص همان کسی است که بنا بر مندرجات دینکرت صد سال پس از ظهور دین زرتشت متولد شده و دوست سال پس از آن در گذشته است. در بند ۱۲۶ فروردین یشت از دودمانی به نام سئنه ذکری به میان آمده است^۷ در فرهنگهای فارسی سیمرغ نام حکیم و دانشمندی پارسا است و گویا مأخذ دانایی و پارسایی که فرهنگ‌نویسان به سیمرغ نسبت داده‌اند مندرجات بند ۹۷ فروردین یشت باشد که سئنه را بساکدین و پسر اهوم ستوت (Ahumstut) می‌داند و فروهر او را ستایش می‌کند.^۸

از همین نقطه شروع داستان و برشمردن وصف سیمرغ رایحه عرفان از کلام عطار برمی‌خیزد و معلوم می‌شود که این پادشاه مطلق با همه این صفات یعنی در حریم عزت بسودن و... وصفی است از حقیقت مطلق خدایی.

با ملاحظه این دو خلاصه از داستان رساله الطیر امام محمد غزالی و منطق الطیر عطار نیشابوری متوجه می‌شویم که اختلاف میان این دو اندک است جز در بعضی موارد، مثل: انتخاب کلمه سیمرغ در منطق الطیر به جای عنقا در رساله الطیر که به همان معنای سیمرغ است، یا تعیین هفت وادی برای فاصله راه که البته قصد عطار از این داستان بیشتر شناساندن این وادی‌ها بوده است، بر مبنای رفتن و مجلس گفتن هُدهُد که قصد بیان مشکلات و گرفتاری‌های انسان در جهان مادی و حل آنهاست یا بیان عذر مرغان که خود طبایع مختلف مردم را می‌رساند و نیز مسأله رابطه مرغان با سیمرغ و عمر جاویدان یافتن و خود را سیمرغ دیدن که منظورش توضیحی درباره وحدت شهود است.

درباره انتخاب لفظ سیمرغ توسط عطار دو نکته قابل بحث است: یکی آن که عطار از انتخاب لفظ سیمرغ قصد داشته است که از تشابه لفظی «سیمرغ» و «سی مرغ» تمهیدی به کار برد تا به وسیله آن تبدیل کثرت به وحدت را ساده‌تر و بهتر به خواننده و علاقه‌مند به مطالعه و تحقیق در زمینه وحدت وجود صوفی تفهیم کند، دیگر آن که واژه سیمرغ در ادبیات پیش از اسلام ایران و به خصوص در اساطیر ایرانی جایی خاص دارد و مرغی است که در دانایی و اطلاع از رموز اسرار جهان مشهور است حتی، چنان که در شاهنامه خوانده‌ایم این مرغ راهبر و رهنمای انسان نیز بوده است. در این باره، به جای خود سخن خواهیم گفت.

سوال می‌کند چون پاسخ می‌دهند که آمده‌ایم تا سیمرغ را به پادشاهی برگزینیم می‌گوید که بازگردید که چه شما بخواهید و چه نخواهید سیمرغ پادشاه مطلق است. بازگردید که تاب تحمل تجلی برق استغنا را ندارید. مرغان می‌گویند که سیمرغ ما را به خواری نخواهد راند زیرا همه از او عزت یافته‌اند نه خواری. بسیاری سیمرغ آنان را به بارگاه عزت می‌خواند و نامه‌ای که همه اعمال مرغان بر آن نوشته بود در پیش رویشان می‌دارد. چون مرغان بر آن نامه نظر می‌کنند از شرم سر بسزیر می‌افکنند که روح خود را در دنیای جسمانی به بهای ارزان دنیاوی فروخته‌اند و بالاخره چون از شرم و حیا فنای محض می‌شوند از نور حضرت، جان تازه می‌گیرند و زنده جاوید می‌شوند، آنگاه از عکس روی «سی مرغ» چهره «سیمرغ» را می‌نگرند و خویشان را «سیمرغ» می‌بینند.



بنابر این و بنابر آنچه در صفحه چهار این مقاله آمد، مراد عطار از انتخاب نام سیمرغ دو چیز بوده است یکی آن که از میان مرغان آنرا به ساهی برگزیند که هم به عظمت اندام مشهور باشند و هم به دانایی و پارسایی و حکمت معروف، دیگر آن که واژه سیمرغ با وجود داشتن دو حرف «س» و «ی» در پی یکدیگر این خاصیت را دارد که می توان از آن عدد «سی» را برآده کرده چنان که اگر این نام را در دو جزء جدا از یکدیگر یعنی «سی مرغ» بنویسیم معنای آن کاملاً تغییر می کند و طبعاً عطار به دنبال نمودگارهایی (Symbol) می گشته است که توسط آن بتوان به سادگی تبدیل کثرت به وحدت عرفانی را توضیح داد. بنابراین می بینیم که عطار از دیگر داستان پردازانی که داستان مرغان را به رشته تحریر در آورده اند هوشیارتر و زیرک تر بوده است زیرا با تغییر نام عتقا به سیمرغ دو فایده برده است یکی انتخاب مرغ افسانه ای و بی نشان و حکیم و دانا و پارسا به عنوان پادشاه مرغان و یا واضح تر بگویم حقیقت مطلق و مصدر وجود و دیگری فایده لفظی که موجب

بهره گیری در زمینه تبدیل کثرت به وحدت می شود یعنی تبدیل سی مرغ به سیمرغ که شرح آن هنگام بررسی داستان خواهد آمد.

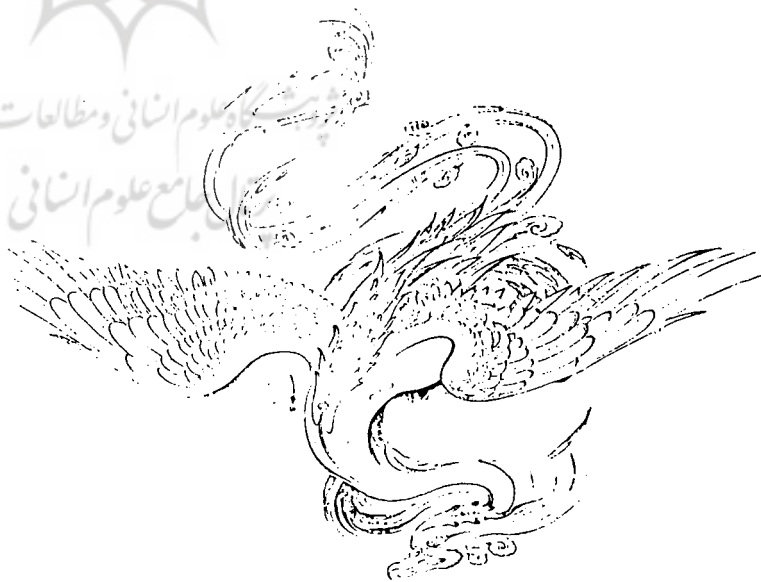
عدد هفت و سابقه آن

هفت، عددی است که از زمانهای بسیار دور در میان اقوام آریایی و سامی مشهور و مقدس بوده است.^۱ در بابل عدد هفت اهمیت خاصی داشته است و قوم یهود نیز با توجه به نجوم بابلیان، که سیارات را هفتگانه تصور می کردند، به هفت فرشته^۲ معتقد شدند و نگاهبانی و سرپرستی هر یک از روزهای هفته را به آنها تفویض نمودند، هفت خدای سامی نیز از بابلیها و آشوریها گرفته شده است و چنین به نظر می رسد که اصل آن متعلق به قوم سومر، که در جنوب عراق می زیستند، باشد. اما نفوذ عقیده مقدس بودن عدد هفت در میان اقوام سامی از تأثیرات عقاید سومریها است که اعتقاد داشتند سیارات سیعه مقدسند.

عدد هفت در میان اقوام هندو ژرمن مقدس بوده است و نیز یونانیان قدیم این عدد را مأخذ داستانهای اساطیری و اعمال دینی خود قرار دادند چنان که هفت روز مانده به ماه نو برای

آپولون (Appolon) قربانی می کردند. آریاییها یعنی اقوام هند و ایرانی نیز از زمانهای قدیم به عدد هفت اهمیت می داده اند و این مورد در کتاب «وید» و کتاب «اوستا» مورد بحث قرار گرفته است. در اوستا از هفت بومی (Hapta Bami) سخن می رود^۳ و در قسمتهای دیگر اوستا^۴ از هفت کشور گفتگو به میان آمده است. در ادبیات فارسی نیز اغلب به هفت اقلیم، طبقات هفتگانه زمین و هفت آسمان برمی خوریم، کتابهای دینی برهمنان نیز همین تقسیمات هفتگانه را دارد.

قسمتی از اوستا به نام هفت پاره (هپتن هایتی) معروف است و چنان که از نامش برمی آید این قسمت به هفت فصل تقسیم شده است. گذشته از معتقدات مذهبی در مسائل اجتماعی نیز ایرانیان اغلب با عدد هفت سرو کار داشتند و بی شک سنتهای مذهبی آنان در سنتهای اجتماعیشان تأثیر کرده است چنان که در اغلب شئون اجتماعی آنان عدد هفت را می بینیم که خودنمایی می کند. هردوت مورخ یونانی می نویسد که دژ هگمتانه (همدان) هفت بارو داشته است که کنگره های آنها به هفت رنگ سفید، سیاه، سرخ، ارغوانی، آبی، زرد و نارنجی رنگ آمیزی شده بودند. و نیز می نویسد که شورای سلطنتی ایران در زمان داریوش هفت تن عضو داشت که یکی از آنان داریوش بود و همین شورا است که رأی به خلع گئوماتای مغ از سلطنت می دهد، و بار دیگر پادشاهی را در خاندان هخامنشی برقرار می سازد. هردوت درباره تصمیم این هفت تن داستان عجیبی می آورد که این گروه در راهی که از بابل به ایران منتهی می شد روان بودند تا برای اجرای تصمیم خود در برانداختن گئوماتا به پایتخت ایران برسند، در این میان برخی از اعضای این شورا دچار تردید شدند و پیشنهاد کردند که جنگ علیه گئوماتا را به تأخیر اندازند. ناگاه هفت جفت شاهین را می بینند که یک جفت کرکس را تعقیب می کنند. این بر خوردر را به



فال نیک می‌گیرند و کار بر انداختن گئوماتارا دنبال می‌کنند.

قبر کورش در دشت سرخاب بر روی صُفّه‌ای از سنگ مرمر بنا شده است که دارای هفت پله است. در نقش رستم بر بالای قبر داریوش اول علاوه بر مجسمه داریوش، صورت شش تن دیگر بر سنگ منقوش است. این همان هفت تن اعضای شورای سلطنت هستند که هر یک از آنان بر ناحیه‌ای از ایران فرمان می‌راندند. داستانی که در کتاب «اِستَر» در تورات درباره ضیافت خشایارشا آمده است چند بار از عدد هفت سخن رفته پادشاه ایران بر یکصد و بیست و هفت کشور فرمان می‌راندند است ضیافت خشایارشا هفت روز طول کشیده است، هفت تن خدمتگزار از پادشاه پذیرایی می‌کرده‌اند، هفت تن از بزرگان فارس و ماد، در این ضیافت حضور داشته‌اند و نیز «اِستَر» که از جمله زنان حرمسرای خشایارشا بود در سال هفتم سلطنت وی وارد دربار شد.

جاحظ در کتاب «المحاسن والاضداد» درباره جشن نوروز و مهرگان می‌نویسد در مراسم جشن و سرور در دربار ساسانیان طبقی می‌گذازند که در آن هفت شاخه از درخت‌هایی که نزد ایرانیان مقدس بوده می‌نهادند و در هفت پیاله، سکه نو می‌گذازند.^{۱۳}

طرح کلی منطق الطیر

منظومه منطق الطیر پس از یک مقدمه مفصل درباره توحید، نعت پیغمبر اکرم، ذکر مناقب چهاریار (ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام) و اندرز به متعصبان، به شرح داستان می‌پردازد. اما پیش از آن که داستان را

آغاز کند چند مرغ از مرغانی را که گرد آمده‌اند تا پادشاهی انتخاب کنند، معرفی می‌کند، این مرغان عبارتند از: هُدُهد، موسیجه، طوطی، کبک، باز، دُرّاج، عندلیب، طاووس، تدر، قمری، فاخته، شاهین و مرغ زرین.

در این معرفی عطر یکایک آنان را با صفتی وصف می‌کند. این اوصاف گاه مبتنی است بر قصه‌های دینی و گاه بر روایاتی که در ادب عوام مذکور است و گاه آنچه به مناسبت رنگ و شکل و نام مرغ برداشت کرده است. مثلاً وصف هُدُهد عبارت است از آنچه در داستان سلیمان نبی درباره هُدُهد و روابط وی با دربار سلیمان آمده است.

مرحبا ای هدهد هادی شده
در حقیقت بیک هر وادی شده
ای به سرخند سبا سیر تو خوش
با سلیمان منطق الطیر تو خوش
صاحب اسرار سلیمان آمدی
از تفاخر تاجور زان آمدی
دیو را در بستند و زندان باز دار
تا سلیمان را تو بانسی رازدار
دیو را وقتی که در زندان کنی
با سلیمان قصد شادروان کنی
پس از این معرفی داستان آغاز می‌شود.

مرغان جهان مجمعی فراهم می‌آوردند و تمامی آنها متفق می‌شوند که پادشاهی باید برگزید. هُدُهد که لباس طریقت در بر کرده است به آنان اطلاع می‌دهد که نیازی به انتخاب پادشاه نیست ما خود پادشاهی به نام سیمرغ داریم که در کوه قاف منزل دارد و سپس به اوصاف او می‌پردازد که:

در حریم عزت است آرام او
نیست حدّ هر زبانی نام او
صد هزاران پرده دارد بیشتر
هم زنور و هم زظلمت بیشتر
در دو عالم نیست کس را زهره‌ای
تا تواند یافت از وی بهره‌ای
دایماً او پادشاه مطلق است
در کمال عزّ خود مستغرق است
فهم طایر چون برد آنجا که اوست
کسی رسد علم و خرد آنجا که اوست
نی بدو ره نی شکیبایی ازو
صد هزاران خلق سودایی ازو
وصف او چون کارجان پاک نیست
عقل را سرمایه ادراک نیست
لاجرم هم عقل هم جان خیره ماند
در صفاتش با دو چشم تیره ماند
هیچ دانایی کمال او ندید
هیچ بینایی جمال او ندید
در کمالش آفرینش ره نیافت
دانش از بسی رفت و بینش ره نیافت
قسم خلقان زان کمال و زان جمال
هست گر بر هم نهی مثنی خیال
بر خیالی کسی توان این ره سپرد
تو به ماهی کسی توانی مه سپرد
از همین نقطه شروع داستان و بر شمردن و وصف سیمرغ رایحه عرفان از کلام عطار بر می‌خیزد و معلوم می‌شود که این پادشاه مطلق با همه این صفات یعنی در حریم عزت بودن، هر زبانی قادر به ذکر نام او نبودن، پرده‌ها از نور و ظلمت در پیش درگه داشتن هیچ کس در عالم زهره بهره بردن ازو نداشتن، پادشاه مطلق و لایزال بودن، مستغرق بودن در کمال، با به سخن دیگر کمال مطلق بودن، در حدی قرار گرفتن که فهم و علم و خرد بدانجا نرسد و بالاخره نه عقل سرمایه ادراک او را داشته باشد و نه جان پاک قادر به وصفش باشد و آفرینش به کمال وی راه نداشتن، وصفی است از حقیقت مطلق خدایی و نه آنچنان که از ظاهر

داشتن بر می آید پادشاهی از جنس زمینیان باشد. بنابراین مقصود از سیمرغ تمثیل و نمودگاری است از حقیقت مطلق و طبیعتاً لازم می آید که مرغان هم تمثیل و نمودگاری از ارواح باشند و این مورد هم اتفاقاً دور از ذهن نیست، زیرا روح همیشه به مرغ تشبیه گردیده که این که جسم و تن آدمی نیز به قفس شبیه شده است.

بباری پس از آن که هُدهُد، سیمرغ را توصیف می کند و ابتدای کارش را که چگونه خلق را آفریده است بیان می دارد،^{۱۲} و مشکلات راه را گوشزد می نماید، مرغان در گام نهادن در این راه مردد می شوند و عذرها می آورند و هُدهُد، که در حقیقت پیرو مرشد طریقت است یک آنها را قانع می کند. برحسب شیوه ای که عطار داشته است جوایهای هُدهُد همراه با چند حکایت است که فیه مطالب عرفانی را آسان تر می نماید.

چون مرغان قانع می شوند از هُدهُد سؤال می کنند که «نسبت میان ما و سیمرغ چیست؟» و او توضیح می دهد که مرغان سایه سیمرغ اند: صورت مرغان عالم سر به سر سایه سیمرغ دان ای بی خبر این بدان چون این بدانستی نخست سوی آن حضرت نسب کردی درست آنگاه مرغان از هُدهُد می پرسند که چگونه ما در این راه گاه نهیم و حال آن که موجودات ضعیفی هستیم، و ضعیف قدرت رسیدن به این

با ملاحظه این دو داستان، رساله الطیر امام محمد غزالی و منطق الطیر عطار نیشابوری، متوجه می شویم که اختلاف میان این دو اندک است جز در بعضی موارد مثال انتخاب کلمه سیمرغ در منطق الطیر به جای عنقا در رساله الطیر که به همان معنای سیمرغ است یا تعیین هفت وادی برای فاصله راه و...



مقام عالی را ندارد. هُدهُد جواب می‌دهد که «آن که عاشق شد نیندیشد زجان» و هر کس ترک جان بگوید خواه زاهد باشد خواه فاسق، عاشق است و عطار به همین مناسبت قصه شیخ صنعان و عشق او را به دختر ترسا نقل می‌کند تا نتیجه بگیرد که دختر با آن که ترسا بود از نور عشقی که در دلش تافت چگونه مسلمان شد و جان بر سر آن نهاد.

مرغان همگی عزم راه می‌کنند اما پیش از عزیمت متوجه می‌شوند که راهنما و مرشدی در این راه لازم است و بالاخره برای تعیین این رهبر به قرعه متوسل می‌شوند و قرعه به نام هدهد عاشق می‌افتد.

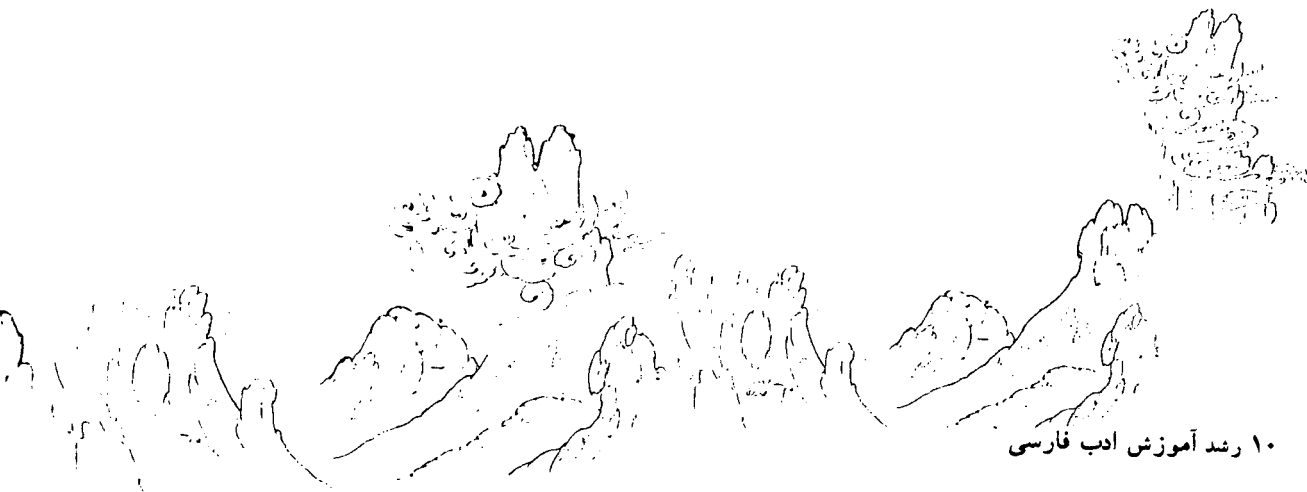
موضوعی که درباره نحوه انتخاب هدهد به رهبری مطرح است این کس بر اساس چه قاعده‌ای مرغان به قرعه کشی پرداختند؟ عطار در این زمینه چه نظری داشته است؟ زیرا نظر عطار از طرح این داستان یکی هم نهمودن خانقاهها و روش کار تعلیم در آنها بوده است، و می‌دانیم که در خانقاهها پیر و مرشد به قید قرعه انتخاب نمی‌شود بلکه مشایخ هر کدام از مراد و رهبر خود خرجه می‌گیرند و پیر سابق با توجه به میزان استعداد درک حقایق و آگاهیهای میردان، از میان آنان یکی را به جانشینی برمی‌گزینند و خرجه خویش بسو می‌دهند به همین سبب است که در میان صوفیه مصطلح است که فلان پیر از فلان پیر خرجه دارد و سلسله مشایخ صوفیه از این طریق تعیین

می‌گردد. هدهد هم در حقیقت پرورده دست سلیمان و رازدار وی است. بنا بر این چگونه باید از طریق قرعه انتخاب شود تا به قول عطار گفته شود «قرعه افکندند و بس لایق فتاده» اگر این قرعه به نام دیگری اصابت می‌کرد چه می‌شد؟ دیگر مرغان همه مبتدی بودند و لیاقت رهبری نداشتند. حال این سؤال مطرح است که چرا عطار در این داستان تیوه معهود صوفیه را در تعیین رهبر به کار نگرفته است؟

مرغان پیش از حرکت، از هدهد می‌خواهند که بر منبر شود و سالکان طریق را از آداب و رسوم بارگاه سیمرخ آگاه گرداند و هدهد بر سر منبر می‌رود و بلبل و قمری پیش می‌آیند و طبق مرسوم خانقاهها پیش از آن که هدهد سخن آغاز کند و مجلس بگوید به قرائت (قرآن) می‌پردازند. صحنه‌ای که در این قسمت عطار ارائه می‌دهد عیناً صحنه بر منبر رفتن مشایخ در خانقاهها و مجلس گفتن آنان است. استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر از قول «ابن جبیر» روایت می‌کند که در مجلس رضی الدین قزوینی و ابوالفرج بن جوزی در بغداد و در مجلس وعظ صدرالدین خجندی در مکه و مدینه چند تن قمری در پای منبر می‌نشستند و پیش از آن که واعظ سخن آغاز کند آیاتی چند از قرآن کریم با صدایی خوش می‌خواندند. در مجالس سبعة مولانا نیز جمله «بخوان ای ملک القراء من کلام ربی الاعلی» اشارتی بدین رسم است.^{۱۵}

هدهد به موعظه می‌پردازد و مرغان یکایک اشکال خود را که در حقیقت همان اشکالات و مسائل مطروحه میان سالکان طریقت است، مطرح می‌کنند و هدهد بدانان پاسخ می‌گوید و باز عطار به همراه هر جوابی که از زبان هدهد بیان می‌کند، چند حکایت به مناسبت می‌آورد، تا بالاخره یکی از مرغان از هدهد می‌پرسد که فاصله میان آنها تا مکان سیمرخ چقدر است؟ هدهد می‌گوید که هفت وادی در راه ماست و چون از این هفت وادی بگذریم به درگاه رسیده ایم، هیچ کس از آنان که ایسن راه را رفته‌اند باز نگشته است. تا از طول راه و فرسنگ آن ما را با خبر کند. این هفت وادی به ترتیب عبارتند از:

وادی طلب، وادی عشق، وادی معرفت، وادی استغنا، وادی توحید، وادی حیرت و وادی فقر و فنا. چون هدهد از شرح این وادی‌ها فارغ می‌شود، مرغان به راه می‌افتند، اما از آن مرغان اندکی به مقصد می‌رسند، زیرا بعضی در دریا، غرقه می‌شوند و بعضی محو و ناپیدا، گروهی بر سر کوههای بلند تنه جان می‌دهند، عده‌ای از تیزی آفتاب پسر و بسال سوخته می‌گردند، بعضی در آرزوی خوراک می‌میرند، گروهی رنجور و درمانده از قافله عقب می‌مانند و عده‌ای را نیز عجایب راه به خود مشغول می‌کند و از ادامه راه باز می‌دارد.



زیر نویسها:

- ۱ - سلیمان از داود ارث برد و گفت ای مردم به ما زبان مرغان آموختند و ما را از هر چیز بدادند و این فضل و بخشایش آشکاری است.
- ۲ - رجوع کنید به شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، تالیف بدیع الزمان فروزانفر، صفحه ۲۳۹ به بعد.
- ۳ - نقل از دکتر محمد جواد مشکور، مقدمه منطق الطیر، انتشارات کتابفروشی تهران صفحه سی و هشت و سی و نه.
- ۴ - در قصه‌های مشابه منطق الطیر مثل رساله الطیر امام محمد غزالی عتقا پادشاه مرغان است.
- ۵ - عطار در مصیبت‌نامه درباره مراحل سلوک از پنج وادی (حسن، خیال، عقل، دل و جان) نام می‌برد.
- ۶ - پشت‌ها: گزارش پورداود - چاپ دوم ۱۳۴۷ - انتشارات ظهوری جلد ۲ صفحه ۸۲.
- ۷ - همان کتاب صفحه ۹۹.
- ۸ - پشت‌ها: گزارش پورداود - چاپ دوم ۱۳۴۷ - انتشارات ظهوری جلد ۲ صفحه ۸۲.
- ۹ - رجوع کنید به: ابراهیم پورداود، پشت‌ها، انتشارات طهوری، جلد اول، ص ۷۴.
- ۱۰ - رفاتیل (= خورشید)، جبرائیل (= ماه)، شماتیل (= بهرام = مریخ) میکائیل (= تیر = عطارد)، زوکائیل (= برجیس = مشتری)، رافائیل (= ناهید = زهره) سیاتیل (= کیوان = زحل).
- ۱۱ - گانها، یسنا ۲۲، قطعه ۳.
- ۱۲ - اوستا، تیریش، بند ۴۰.
- ۱۳ - برای کسب اطلاعات بیشتر، ر. ک. پشت‌ها (گزارش پورداود و نیز، هفت گنبد، دکتر محمد معین).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالیم مع علوم انسانی

می‌بینند (بک عَرَفْتَك) وجه را از وحدت بی می‌برند، چه آنها سی مرغ بودند جدا و هم او هم سیمرغ بود چون از خود در خود می‌نگریستند (از خلق در خلق نگریستن) خود را از سیمرغ جدا می‌دیدند، اما چون از سیمرغ در خود می‌نگریستند (از حق در خلق نگریستن) خود را یکی می‌دیدند و چون هر دو را با هم می‌دیدند یگانگی و وحدت محض بود و غیرت محو می‌گردید.

از میان این مرغان، سی مرغ بال و پر کنده، رنجور و سست، شکسته و جان شده به حضرت سیمرغ می‌رسند و پس از آن که چاووش عزت از وجودشان با خبر می‌شود و مرغان برای دیدار سیمرغ اصرار می‌ورزند، به درون خوانده می‌شوند و از دیدن نامه اعمال خویش شرمسار می‌گردند. آنگاه از خود به کلی پاک می‌شوند و جان تازه می‌یابند، آفتاب قربت بر آنان می‌تابد به نور سیمرغ چهره سیمرغ را

- ۱۴ - ابتدای کار سیمرغ ای عجب جلوه‌گر بگذشت بر چین نیم شب در میان چین فتاد از وی پری لاجرم پسر شور شد هر کشوری هر کسی نقشی از آن پسر گرفت هر که دید آن نقش کاری در گرفت
- ۱۵ - رجوع کنید به کتاب «شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار، ص ۳۶۷».

